

تصوّر حیات در شعر فارسی

وجیه‌الدین*

درباره تاریخ آغاز شعر فارسی، اتفاق نظر وجود ندارد. به قول بعضی‌ها، محمد بن وصیف سجزی (م: ۲۸۷ هـ/ ۹۰۰ م) - که دبیر یعقوب بن لیث صفّاری (۲۴۵-۲۴۷ هـ) بود - به‌عنوان نخستین شاعر فارسی شمرده می‌شود.^۱ از آن زمان تا به حال، تعداد زیادی از شعرای فارسی به شیوه‌های مختلف طبع‌آزمایی نموده‌اند. آنان موضوعات و ایده‌های متفاوت را در قالب شعر مطرح کرده‌اند. در شعر زبان فارسی که یکی از پرمایه‌ترین زبان‌های ادبی جهان محسوب می‌گردد، شبیه‌سازی و تصوّرگردانی و مجسمه‌سازی و افکار گوناگون انسانی به چشم می‌خورد. غالب تصوّرات که در شعر فارسی شبیه‌سازی شده عبارتند از: عشق و عاشقی، پند و نصایح، اخلاق، تصوّف، علائم زندگی، خیالات و جذبات فلاسفه حیات، تصوّر انسانی، گردش کائنات و رویدادهای فرهنگی و اجتماعی روزانه. یکی از مهم‌ترین تصوّرات که در کلام شعرای فارسی بیشتر دیده می‌شود، فلسفه زیست است. در افکار اغلب شعرا پیرامون فلسفه حیات، این سؤال‌ها دیده می‌شود: چرا انسان خلق شده؟ هدف از خلقت او چه بوده است؟ انسان چه راه‌هایی برای تکمیل اهداف متصوّر شده از خلقتش را باید بی‌یابد؟ طبیعی است که تصوّرات شعرا در این باره، به دلیل متفاوت بودن خوی انسان‌ها، همانند نیست. پیرامون موضوعات ذکر شده، آرای مختلف در شعر فارسی به‌ظهور رسیده است. برخی شعرا آورده‌اند که حیات انسانی چند روزه است و انسان نباید این حیات بی‌ثبات را جدی

* استادیار فارسی دانشگاه مهاراجه سیاجی راو، برّوده (گجرات).

۱. مؤلف نامعلوم: تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۴ هـ.ش، ص ۱۰-۲۰۹.

بگیرد. برخی آورده‌اند که این دنیا پایدار و استوار نیست و مثل حباب است. عدّه‌ای دیگر گفته‌اند که این جهان مثل آینه است، و رویدادهای روزانه حیات در آن آینه جهانی مدام منعکس می‌شود. نیز آمده است که حیات انسانی سرمایه‌ ارزشمندی است و انسان باید ارزش آن را درک کند. از این نوع تصوّرات، در شعرهای شعرای فارسی به فراوانی و به شکل‌های متفاوت بروز یافته است.

نخستین شاعر صاحب دیوان رودکی سمرقندی (م: ۳۴۳ هـ/ ۹۵۴ م)، درباره تصوّر حیات دیدگاه خوبی دارد. او معتقد است که انسان باید زندگی را به خوبی و خوشی بگذراند. وی می‌گوید:

شاد زی، با سیاه چشمان، شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان ببايد بود وز گذشته نکرد باید یاد
 باد و ابرست این جهان، افسوس! باده پیش آر، هرچه بادا باد^۱

از دیدگاه رودکی، دوره زندگی انسانی هرچه قدر طولانی باشد، حتماً یک روزی تمام خواهد شد. پس هرچه قدر امکان دارد، انسان باید زندگی را به خوشی بگذراند.

به نظر او زندگی و رونق حیات، مانند خوابی زودگذر است. رودکی گفته:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه به آخر بمرد باید باز؟
 هم به چنبر گذار خواهد بود این رسن را، اگرچه هست دراز
 خواهی اندر عنا و شدت زی خواهی اندر امان به شدت و ناز
 این همه باد و بود تو خوابست خواب را حکم نی، مگر به مجاز
 این همه روز مرگ یکسانند شناسی زی یک دگرشان باز^۲

از دیگر شعرای نامدار و بلندپایه که تصوّر حیات را به حسن تمام ترسیم کرده، عمر خیّام (م: ۵۱۷ هـ) است. وی، نخستین سخن‌گوی فارسی است که تنها تصوّر امروز را ارزشمند می‌داند. از نظر او، هر لمحّه و هر لحظه و ثانیه از حیات انسانی سزاوار توجه کردن است. وی بارها تأسّف می‌خورد که زندگی انسانی چندی نمی‌گذرد که از دست می‌رود و زمان عیش و عشرت انسان سپری می‌گردد. در یک رباعی می‌آورد:

۱. نفیسی تهرانی، سعید: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، چاپ سوم ۱۳۳۶ هـ ش، ۴۹۵.

۲. همان، ص ۵۰۳.

هیبهات که این جسم مجسم هیچ است وین دایره و سطح مخیم هیچ است
 دریاب که در کشاکش موت و حیات وابسته یک دمیم و آن هم هیچ است^۱
 در جایی دیگر می‌گوید که سرعت گذشت زمان، مثل چشم برهم زدن است و
 حاصل عمر مداوم اندوه؛ پس بهتر است فرصت شادمانی را از دست ندهیم:
 شادی مطلب که حاصل عمر غمی است هر ذره ز خاک کیقبادی و جمی است
 احوال جهان و اصل این عمر که هست خوابی و خیالی و فریسی و دمی است^۲

*

گر یک نفست ز زندگانی گذرد مگذار که جز به شادمانی گذرد
 ز نهار که سرمایه این ملک جهان عمر است چنان کیش گذرانی گذرد^۳
 خیام نمی‌پسندد که در زندگانی دنیوی، افراد مبتلای رنج و الم شده و درباره امور
 دنیاوی همواره متفکر و سرگران باشند. او می‌گوید: این قدر رنج و اندوه درباره اسباب
 و لوازم دنیاوی برای چیست؟ آیا شما کسی را می‌بینید که همیشه زنده بوده است؟ پس
 چرا خود را برای این زندگانی فناپذیر تباه می‌کنید. وی می‌آورد که در بدن شما جز
 یک نفس مستعار چیز دیگری نیست؛ بخشنده آن نفس، هر وقت می‌تواند این نفس را
 پس بگیرد. پس، این چیز مستعار را نباید دایمی تصوّر کرد. این نفس، مال شما نیست،
 پس برای بودن و نابودن آن نباید غمگین شد:

چندین غم مال و حسرت دنیا چیست؟ هرگز دیدی کسی که جاوید بزیست
 این یک نفسی که در تنت عاریت است با عاریتی، عاریتی باید زیست^۴
 در نظر خیام، زندگی سراسر عشق است:
 سر دفتر عالی معانی، عشق است سریت قصیده جوانی، عشق است
 ای آنکه خیر نداری از عالم عشق این نکته بدان که زندگانی عشق است^۵

۱. خیام نیشابوری، عمر: پیام خیام (رباعیات عمر خیام)، مقدمه و شرح از ظفر قریشی و سعید احمد، برقی
 پریس، دهلی، ۱۹۳۲ م، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۷۲.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. همان، ص ۱۵۴-۵.

نظامی گنجوی (م: ۶۰۶ هـ/ ۱۲۰۹ م) معتقد است که در این جهان چند روزه، زندگانی سرمایه واقعی است. پس انسان باید قدردان آن باشد و این زندگانی چند روزه را در طاعت و بندگی به سر برد. زیرا فرمان خداوند است که «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ (من جن و انس را جز برای عبادت نیافریده‌ام). بنابراین مقصود زندگانی، «زندگی برای بندگی» می‌باشد. به نظر نظامی باید زندگانی را در عبادت و اطاعت و فرمانبرداری خداوند حقیقی به سر کرد نه در لَهو و لعب.

وقتی که مسلم است که هر ذی‌روح را فناست و بشر یک روز معین از این سرای فانی رفتنی است، پس به جای غفلت و عیش و مستی، باید به عبادت و اطاعت مالک حقیقی پردازد:

ز نقد و نسیه عالم همین عمر است سرمایه

حقیقش بگذار در طاعت، بیاموزش معانی را

چو میدانی که باید رفت از این هشیار دل تر شو

نباید برد چون مستان به غفلت زندگانی را

به هرزه می‌دهی بر باد عمر نازنین کزوی

به حاصل می‌توان کردن حیات جاودانی را

به زر نخریده‌ای جان را، از آن قدرش نمی‌دانی

که هندو قدر نشناسد متاع رایگانی را^۲

شیخ سعدی (م: ۵۷۱-۴۹۱ هـ)، بر آن است که انسان نباید بر زندگانی تکبر کند؛ زیرا زندگی، مانند باد رفتنی و زمان جوانی مانند لمعه برق است. پس قبل از پایان یافتن این زمان کوتاه جوانی، باید بیش از پیش عبادت و نیکی کرد تا خود را شایسته فردوس برین سازیم:

باد است غرورِ زندگانی برق است لوامعِ جوانی

دریاب دمی که می‌توانی بشتاب که عمر در شتابست^۳

۱. الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲. نظامی گنجوی، حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف: دیوان قصاید و غزلیات، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۲۶۳.

۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران، ص ۴۳۱.

سعدی می‌گوید، دنیا و زندگانی هر دو فناپذیر است. انسان برای آن نیکی‌ها که در این زندگانی می‌کند، یادکرده می‌شود. در این دنیا، عیش و مستی چه معنی دارد؟ بادِ اجل، درخت توانای شمشاد را هم از بیخ برمی‌کند. اساس این دنیا، بر سیل آب است و این سیل آب می‌تواند دنیا را در یک لحظه فروبرد. چراغ زندگانی، بر در پنجره نهاده شده؛ یک بادتند، برای خاموش کردن آن کافی است. پس بر دنیا و زندگی، نباید اعتبار کرد. در اشعار ذیل، شیخ سعدی شیرازی همواره برای کار خیر سفارش کرده است:

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد	غلام همّت آنم که دل بر او نهاده
جهان نماند و خرم روان آدمیی	که باز ماند ازو در جهان به نیکی یاد
سرای دولت باقی نعیم آخرت است	زمین سخت نگه کن چو می‌نهی بنیاد
کدام عیش درین بوستان که بادِ اجل	همی برآورد از بیخ قامت شمشاد
وجود عاریتی خانه‌ایست بر ره سیل	چراغ عمر نهاده است بر دریچهٔ باد ^۱

سعدی نصیحت می‌کند که ای برادر! دنیا مال کسی نیست. انسان باید فقط جهان آفرین، یعنی خدا را یاد کند. در این دنیا، هزاران هزار مردم مانند تو آمدند و رفتند؛ فقط نام آنها که نیکی کردند باقی ماند:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

*

جهان ای برادر نماند به کس	دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک	چه بر تخت مردن چه بر روی خاک ^۲

حافظ (م: ۷۹۱ هـ/ ۱۳۸۹ م) اظهار می‌دارد: افسوس که این آب و تاب زندگانی، دوام‌دار نیست. روزی می‌رسد که تو از خویشاوندان خود جداخواهی شد؛ این حکم پروردگار است:

۱. منبع پیشین، ص ۷۱۰.

۲. همان، ص ۳۸.

دریغا خلعتِ روز جوانی گرش بودی طراز جاودانی
 دریغا حسرتا دردا کزین جوی بخواهد رفت آبِ زندگانی
 همی باید برید از خویش و پیوند چنین رفته است حکم آسمانی

اندیشه نظیری نیشابوری (م: ۱۰۲۲ هـ/ ۱۶۱۳ م) درباره زندگی این است که از آشوب‌های زندگانی نباید مضطرب شد، بلکه باید صبر و استقامت و پایداری کرد، زیرا درمان این آشوب‌ها، در خود زندگانی پنهان است:

نظیری، زندگی در درد دل جو که درد تو مسیحای تو باشد^۱

میر محمد شمس‌الدین خان کلان متخلص به‌غزنوی که شاعر دوره اکبر شاه بود، در یک رباعی سراسر زندگانی خود را مورد بررسی قرار داده به این نتیجه می‌رسد که زمان جوانی خود را به نادانی گذرانده و عمر باقی مانده را در پشیمانی و ندامت بر کرده‌های خود سپری می‌کند. در دنیا، به‌جز نومییدی و نامرادی، چیزی دیگر به دست نیامد و همین حاصل زندگانی است.

به‌نظر او، انسان باید همیشه این حدیث نبوی (ص) را در نظر داشته باشد: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ». یعنی انسان باید همیشه مشغول کار باشد و تلاش کند تخم‌های نیکی کشت کند تا در روز قیامت ثمر آن نیکی‌ها را به دست آورد:

در جوانی حاصلِ عمرم به‌نادانی گذشت

آنچه باقی بود آن هم در پشیمانی گذشت

ای جوان جز تخم نومییدی نکشتی در جهان

موسم پیری رسید و وقت دهقانی گذشت^۲

ابوطالب کلیم همدانی (م: ۱۰۴۱ هـ/ ۱۶۵۱ م)، در اشعار گوناگون خود تصوّرش از دنیا را ترسیم نموده است. او می‌گوید که زندگانی، مانند موج‌های دریاست. وقتی که موج به‌کناره رسد، وجودش تمام می‌شود؛ چون باز آید، وجودش باقی می‌ماند. یعنی انحصارِ زندگی، بر حرکت و عمل است:

۱. جمال، نجیب: "فارسی غزل کا ارتقا"، دانش، فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، پاکستان، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ هـ.ش، ص ۱۹۳.

۲. سبحانی، توفیق: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش، ص ۳۵۵.

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده به‌آنیم که آرام نگیریم^۱
 اقبال لاهوری، زندگی را امید و حرکت می‌داند:
 ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم
 موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم^۲
 به‌نظر کلیم، دو روزه زندگانی، انسان را بدنام کرده است؛ روز اوّل، در بستن دل
 به‌دنیا گذشت و روز دوم، در گسستن روابط قلبی و گریز از علایق دنیاوی به‌سر شد:
 بدنامی حیات دو روزه نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چه‌سان گذشت
 یک روز صرف بستن دل شد به‌این و آن روز دگر به‌کندن دل زین و آن گذشت^۳
 در یک شعر دیگر ابوطالب کلیم همدانی اندیشه خود را این‌طور اظهار می‌کند که
 زندگی مانند دریاست و در آن دریا، حوادث زمانه، مانند نهنگ است. بدن، مانند یک
 قایق است و مرگ مانند آن است که کشتی به‌کناره رسد:
 بحر است زندگی که نهنگش حوادث است
 تن کشتی است، و مرگ به‌ساحل رسیدن است^۴
 به‌نظر کلیم همدانی، هرکس که از این جهان رخت بر بندد، باز نمی‌گردد و این یک
 حقیقت است که از آن خودداری ممکن نیست:
 وضع زمانه لایق دیدن دوباره نیست
 رو پس نکرد هر که از این خاکدان گذشت^۵
 شاعر معروف صائب تبریزی (م: ۱۰۸۰ هـ/ ۱۶۶۹ م) اظهار می‌دارد که دنیا، مانند یک
 آئینه است و زندگی بشر، مانند تصویر موقتی و لمحاتی است:

-
۱. کلیم کاشانی، مرزا ابوطالب: دیوان کلیم کاشانی، مقدمه و تصحیح ح. پرتو بیضائی، تهران، ش، ص ۳۲۶.
 ۲. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، تهران، ۱۳۴۳ هـ ش، ص ۶-۲۳۵.
 ۳. انصاری، دکتر شریف‌النساء بیگم: حیات و تصنیفات مرزا ابوطالب کلیم همدانی، حیدرآباد دکن، هند، ۱۹۶۱ م، ص ۱۲۹.
 ۴. همان، ص ۱۲۸.
 ۵. همان، ص ۱۲۳.

این جهان آئینه و هستی ما نقش و نگار

نقش‌ها در آینه آخر چه قدر خواهند ماند؟^۱

به نظر صائب با وجود اینکه انسان می‌داند که زندگی مانند حُباب بر روی آب است، ولی او، به جای اینکه کار خوب انجام دهد، ایام را به آراستن و پیراستن می‌گذراند:

بر سر آب روان زندگانی چون حباب

ساده لوحی بین که رنگ خانه می‌ریزیم ما^۲

به گفته صائب، آنها که در تغافل زندگی را به سر می‌کنند، در آخر، شکوه کوتاهی عمر می‌کنند. ولی مردم بیدار و عبادتگزار، مهلت شب را هم غنیمت شمرده و آن را به یاد الهی به سر می‌برند:

غافل کند از کوتاهی عمر شکایت شب در نظر مردم بیدار بلند است^۳

صائب می‌گوید: رشته زندگی را دوام حاصل نیست و این رشته، گسستی است. پس آن را، در غفلت گذاردن و در آراستن و پیراستن به سر بردن بی‌فایده است: این رشته حیات که آخر گسستی است

تا کی گره به هم زنم و چند بگسلد^۴

در شعر زیر، صائب می‌گوید که نیستی و فنا نوشته تقدیر است. پس روی آن گریه و زاری کردن، شیوه طفلانه است؛ از این رو انسان به جای این شکوه و شکایت، باید در کارهای خیر تلاش کند:

بر در دارالامان نیستی استاده‌ای

شمع من! از بیم جان این گریه طفلانه چیست^۵

۱. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: کلیات صائب تبریزی، به تصحیح امیری فیروزکوهی، تهران، ۱۳۳۳ ه.ش، ص ۵۵۲.

۲. همان، ص ۸۷۲.

۳. همان، ص ۸۷۳.

۴. همان.

۵. همان، ص ۸۷۳.

در جایی دیگر می‌گوید: زندگی زهر هلاهل است. از اثر آن، هیچ‌کس را رستگاری نیست. آن که ذایقه آن می‌چشد، از زندگی دست می‌شوید. بدین وجه، کاروانِ زندگی هم به آرامِ راحت نمی‌گذارد. این زهرِ زندگی به تدریج اثر می‌کند:
زهری است زهرِ مرگ که شیرین نمی‌شود

هر چند تلخ می‌گذرد روزگار عمر^۱

ناصر علی سرهندی (۱۱۰۸-۱۰۴۸ هـ)، توضیح بسیار جالبی از وجود و عدم ارائه می‌نماید: وجود، ناپایدار است و بعد از مدتی از بین می‌رود. بنابراین عدم، در مقابل وجود، دائمی و فنا ناپذیر است. بعضی مردم، از این لحاظ، وجود را بهتر می‌شمارند؛ درحالی‌که کسی نیست که از وجود (زندگی) پریشان نباشد:

عدم ز قرب جوار وجود زندان است

وگرنه کیست که از زندگی پشیمان نیست^۲

بیدل دهلوی (۱۱۳۳-۱۰۵۴ هـ) زندگی را به تیر خطا تشبیه می‌کند:

دل به زبان نمی‌رسد، لب به فغان نمی‌رسد

کس به نشان نمی‌رسد، تیر خطاست زندگی^۳

در جایی دیگر، بیدل از زندگی به تنگ آمده و می‌گوید:

هر کجا رفتم غبارِ زندگی در پیش بود

یارب این خاکِ پریشان از کجا برداشتم^۴

او می‌گوید که اجتناب از زندگی ناممکن است، خواه خندان بگذارد یا گریان بگذارد:

زندگی بر گردن افتاده است یاران چاره چیست

چند روزی هرچه بادا باد باید زیستن^۵

۱. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: کلیات صائب تبریزی، به تصحیح امیری فیروزکوهی، ص ۸۷۳.
۲. حسن، رشیده: "سبک شاعری ناصر علی سرهندی"، دانش، فصلنامه رابزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، پاکستان، شماره ۴۱-۴۰، ۲۰۰۰ م، ص ۲۱۸.
۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل دهلوی، به تصحیح خال محمد خسته خلیل‌الله خلیلی، به اهتمام حسین آهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶ هـ ش، ص ۱۱۷۶.
۴. همان، ص ۸۲۹.
۵. همان، ص ۱۰۵۴؛ ولی در فصلنامه دانش (ص ۴۲)، شماره ۴۳، ۱۹۹۵ م، اسلام‌آباد، شعر چنین آمده:
زندگی در گردنم افتاد بیدل چاره نیست شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن

بیدل می گوید به جز مرگ، از زندگی رستگاری نیست:
 خیال زندگی دردیست بیدل که غیر از مرگ درمانی ندارد^۱
 شاعر معروف غالب دهلوی (م: ۱۲۸۵ هـ/ ۱۸۶۹ م) نیز همین مطالب را به زبان اردو
 این طور بیان نموده است:
 قید حیات و بندِ غم اصل میں دونوں ایک ہیں موت سے پہلی آدمی غم سے نجات پائے کیوں؟^۲
 غالب راجع به زندگی، اظهار می دارد که زندگی مجموعه پیچ و تاب است:
 شوخی اندیشه خویشست سر تا پای ما

تار و بود هستی ما پیچ و تابی بیش نیست^۳
 به نظر علامه اقبال لاهوری (م: ۱۹۳۸ م)، زندگی از زمان و زمان از زندگی عبارت
 است؛ یعنی وجود هر دو با یکدیگر پیوسته می باشد. ارشاد نبوی (ص) است که زمانه را
 به بدی یاد مکن، زیرا الله خالق زمانه است و آنچه به ظهور می رسد از امر الهی است.
 به عبارت دیگر زندگی و زمانه، بهم وابسته اند و خالق هر دو الله است:
 زندگی از دهر و دهر از زندگی است «لَا تَسْبُوا الدَّهْرَ» فرمان نبی است^۴
 اقبال لاهوری معتقد است که آراسته کردن ظاهر به احسن اخلاق و اوصاف حمیده
 و باطن را همه وقت معمور از حُبُّ الهی و حُبُّ رسول (ص) داشتن، مقصود اصلی زندگی
 است:

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است

در دل شعله فرورفتن و نگداختن است^۵
 اقبال لاهوری در جایی دیگر می گوید که زندگی در حرکت و عمل و تگ و دو
 پنهان است. انسان باید در دل شمع آرزو و تمنا را فروزان دارد تا زندگانی او بی عمل و
 بی حسن نماند:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل دهلوی، به تصحیح خال محمد خسته خلیل الله خلیلی، ص ۵۹۵.
۲. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: دیوان غالب (اردو)، دهلی نو، ۱۹۹۷ م، ص ۱۱۱.
۳. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: دیوان غالب دهلوی (فارسی)، به اهتمام محسن کیانی، تهران، ص ۴۴.
۴. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، ص ۵۰.
۵. همان، ص ۱۴۶.

زندگی در جستجو پوشیده است اصل او در آرزو پوشیده است
 آرزو را در دل خود زنده دار تا نگردد مشتِ خاکِ تو مزار^۱

اقبال لاهوری در بعضی از اشعاری که به زبان اردو سروده است نیز از حرکت و عمل در زندگی سخن می‌گوید:

عمل سے زندگی بیتی ہی جت بھی جہنم بھی یہ خاک اپنی فطرت میں نہ نوری ہے نہ ناری
 به نظر علامه اقبال، زندگی باید تابع احکام الله و رسول^(ص) باشد:

زندگی را شرع و آیین است عشق
 اصل تهذیب است دین، دین است عشق^۲

شاعر معروف معاصر از افغانستان، استاد خلیل الله خلیلی (۱۹۸۷-۱۹۰۷ م) می‌فرماید که زندگی عبارت است از جهد مسلسل، عزم مصمم و همت مردانه و واقعاً انحصار زندگی بر حرکت و عمل است:

زندگی عشق است و آهنگ طپش‌های دلست
 پر زدن بر دور شمع آرزو پروانه‌وار
 زندگی جهد است و رنج است و جدالست و طپش
 زندگی عزم است و همت، زندگی کار است کار^۳

به نظر استاد خلیلی، گلشن زندگی از گل و خار یعنی از رنج و غم پر است و از غم و آزار فرار ممکن نیست. زندگی مثل یک گل است که نصیب آن به جز خار و نومیدی چیزی دیگر نیست:

دل گلشن زندگی به جز خار نبود جز درد و غم و محنت و آزار نبود
 امید نکرد گل که یاس آمد بار سرتاسر زندگی جز این کار نبود^۴

۱. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، ص ۱۳.

2. Syed Sababuddin, Abdur Rahman: *Amir Khusraw as a Genius*, Delhi, 1982, p.109.

۳. رضا نقوی، سید علی: "مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی"، دانش، فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، پاکستان، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۳۸.

۴. رضا نقوی، سید علی: "مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی"، دانش، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۱۱۳.

ناگفته نماند که بسیاری از شعرای فارسی زبان در اشعار خود زندگی را مورد توجه قرار داده‌اند. در این مقاله فقط دیدگاه بعضی از شعرای فارسی درباره زندگی و مرگ بیان شده است.

منابع

۱. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۳ ه.ش.
۲. انصاری، دکتر شریف‌النساء بیگم: حیات و تصنیفات مرزا ابوطالب کلیم همدانی، دانشکده بانوان جامعه عثمانیه، حیدرآباد دکن، هند، ۱۹۶۱ م.
۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل دهلوی، به تصحیح خال محمد خسته خلیل‌الله خلیلی، به اهتمام حسین آهی، چاپ مروی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶ ه.ش.
۴. جمال، دکتر نجیب: "فارسی غزل کا ارتقا"، دانش، فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، پاکستان، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ ه.ش.
۵. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، به اهتمام دکتر سید محمد رضا جلال نائینی و دکتر نذیر احمد، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۰ ه.ش.
۶. حسن، دکتر رشیده: "سبک شاعری ناصر علی سرهندی"، دانش، فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، پاکستان، شماره ۶۱-۶۰، ۲۰۰۰ م.
۷. خیام نیشابوری، عمر (م: ۵۱۷ ه): پیام خیام (رباعیات عمر خیام)، مقدمه و شرح از ظفر قریشی و سعید احمد، برقی پریس، دهلی، ۱۹۳۲ م.
۸. رضا نقوی، سید علی: "مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی"، دانش، فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، پاکستان، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۶۶ ه.ش.
۹. سبحانی، ه توفیق: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، انتشارات دبیرخانه سوی گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۰. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم ۱۳۶۹ ه.ش.
۱۱. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: کلیات صائب تبریزی، به تصحیح امیری فیروزکوهی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۳ ه.ش.
۱۲. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: دیوان غالب (اردو)، غالب انستیتوت، دهلی‌نو، ۱۹۹۷ م.

۱۳. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: دیوان غالب دهلوی (فارسی)، به اهتمام محسن کیانی، انتشارات روزنه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۴. کلیم کاشانی، میرزا ابوطالب: دیوان کلیم کاشانی، مقدمه و تصحیح ح. پرتو بیضائی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.
۱۵. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: دیوان قصاید و غزلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی، تهران، بی تا.
۱۶. نفیسی تهرانی، سعید: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم ۱۳۳۶ ه.ش.
۱۷. مؤلف نامعلوم: تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، ۵-۱۳۱۴ ه.ش.
۱۸. مجله دانش، فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد، پاکستان، شماره ۴۲، ۱۹۹۵ م.

19. Syed Sababuddin Abdur Rahman: *Amir Khusraw as a Genius*, Idarah-i Adabiyat-i-Delli, Delhi, 1982.